

سرمقاله

### پاکسازی کندز آزمون دیگر برای حکومت

حفیظ الله ذکی

در حالی که مردم افغانستان به دلیری، شجاعت و فداکاری نیروهای امنیتی کاملاً باور دارد و شهامت و مقاومت آنان را در برابر دشمن می ستایند؛ اما از کار کردها و سیاست های مقامات حکومتی به شدت ناراضی به نظر می رسند. از نظر مردم قدرت طلبان، ظهور گروه های جدید تروریستی و گسترش ناامنی، پیش از آن که نتیجه قدرت واقعی طالبان باشد، بر آید ضعف، دودلی و تصامیم نادرست حکومت در سال های گذشته بوده است. حکومت پیش از آن که طالب ستیز بوده باشد، به گونه غیر مستقیم طالب پرور بوده و با سیاست ها و رویکردهای خود، زمینه فعالیت و نفوذ طالبان و سایر گروه های تروریستی را در کشور فراهم نموده است. از سال ۲۰۰۵ گروه نوع نگاه حکومت با طالبان تغییر کرد و آنها از یک گروه حامی تروریست، چنانیکار و مزدور بیگانه در افغانستان به گروه مخالف حکومت و برادران ناراضی بدل شد. تبعات قطعی این تغییر نگرش این بود که به جای نابودی و اقدامات سرکوبگرانه طالبان، مشی آشتی جوانانه، عدم سرکوب و حتا تساهل و مدارا در پیش گرفته شود. حکومت نه تنها طی این سال ها خود را برابر طالبان تحسرات جدى از خود نشان نداده که با تمام توان در برابر سیاست ها و کارکردهای نیروهای بین المللی در افغانستان نیز ایستادگی کرد و از این بابت تاوان و خسارت های زیادی را به مردم افغانستان تحمیل نمود.

در ادامه این رویکرد، بیشترین کمک ها به مردم ولایت های نامن صورت گرفت و بیشترین پروژه ها به مناطق نامن اختصاص یافت، که پس از چند سال با این پروژه ها ناتکمیل ماند یا دوباره ویران و به آتش کشیده شد و پاهم خیالی برآمد و به نام بازسازی ولایت های نامن مبالغ هنگفت پول به جیب مقامات دولتی سرازیر گردید.

جولوگیری از عملیات های نظامی کلان از سوی نیروهای بین المللی، ممنوعیت حملات هواپیماهای بدون سرنشین، قطع حملات شبانه و برجسته سازی میلفه آمیز و اغتب جعلی تلفات افراد ملکی از جمله مسائلی بود که دست نیروهای امنیتی را عملاً در برابر دشمنان بسته بود. محدودیت های وضع شده از سوی حکومت و همکاری غیر مستقیم مقامات دولتی با طالبان انگیزه و دموال نیروهای امنیتی را به شدت تنزل داد. چیزی که امروز از آن به ستون پنجم یاد می شود و همکاری برخی از مقامات بلندپایه دولتی را با طالبان نکوش می کند، تنها به غفلت و نظیفوی، خیانت و همکاری برخی از مقامات با طالبان محدود نمی شود. جهت دهی مسیر سیاست افغانستان در قبال طالبان و سایر گروه های قبال افکن، مورد عده ای است که سیاست های تاکام حکومت در قبال هراس افکنان را به نمایش می گذارد.

سقوط کندز یکی از برجسته ترین و آشکارترین نوع تعامل میان مقامات حکومتی و طالبان را برملا ساخت. حکومت باید به شناسایی و محاکمه علنی این گونه افسراد اقدام جدى نماید و به صورت واضح به تغییر و بازنگری رویکردهای امنیتی بپردازد. اشرف غنی رئیس جمهور دیروز به ولایت کندز رفت. وی در سفرش به این ولایت اعلام کرد که تصمیم او و شورای امنیت ملی این است که تا با پاسسازی کامل ولایت کندز از نیروهای مخالف دولت عملیات نظامی امنیتی در این ولایت ادامه یابد.

اگر این سیاست به نوبت در همه ولایت های تا امن تطبیق و اجرا شود و دست نیروهای امنیتی در مقابله با هراس افکنی باز گذاشته شود و نیروهای فداکار امنیتی مورد تشویق قرار گیرد و با کسانی که با طالبان به هر نحوی همکاری می کنند؛ جدی برخورد شود؛ مطمئناً همانطور که در رئیس جمهور وعده داده است، افغانستان شاهد عبور از این روزهای سخت خواهد بود؛ اما اگر حکومت بازم طالبان و داعش را برادران ناراضی و یا مخالفان سیاسی خطاب کرد و به امید گفتگو و مذاکره با طالبان تمامی فرصت ها را هسر داد، دیگر امیدى به وعده ها و کارکردهای حکومت باقی نخواهد ماند.

بنا بر استراتژی جدید ایالات متحده آمریکا در مورد خروج نیرو های این کشور از افغانستان بناست در حدود ۵۵۰۰ سرباز این کشور در افغانستان بماند. این تعداد سرباز در کابل، بگرام، قندهار و جلال آباد مستقر خواهد بود. قبل از این بنا بر تصمیم ساراک اوپاما، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا سربازان این کشور تا پایان سال ۲۰۱۶ از افغانستان خارج کرده و تنها یک هزار سرباز این کشور برای آموزش و مشوره دهی در افغانستان باقی بماند. چه چیزی موجب تغییر استراتژی باراک اوپاما شد؟ آیا ۵۵۰۰ سرباز آمریکایی برای تضمین امنیت افغانستان کافی است؟ اگر کافی نیست بدیل های جامعه جهانی برای تضمین امنیت در افغانستان چیست؟ در نوشتار کنونی به دنبال پاسخ به این پرسش هایم. سرنوشت کنونی عراق و ولایت قندوز و ظهور گروه طالبان بر ولایت قندوز و فعالیت گروه جدید داعش در افغانستان از عوامل بوده است که موجب تغییر استراتژی اوپاما در مورد خروج نیرو های این کشور از افغانستان شده است. استراتژی امریکایی از عراق و ضعف دولت نیرو های امنیتی عراق موجب شد که گروه داعش قادر به کنترل برخی از شهر های عراق گردد. اگر آمریکا دوباره مداخله نظامی نمی کرد و بر قرارگاه های داعش در عراق حمله نمی کرد، این گروه حکومت نوینبند عراق را سقوط می داد و یک حکومت اسلامی و بنیادگرایانه در عراق شکل می گرفت. این تجربه عراق موجب شد که ایالات متحده آمریکا از تکرار تجربه عراق در افغانستان جلوگیری نماید. در عراق دولت مرکزی ضعیف است. نیرو های امنیتی اگر چه توانسته است در برابر نیرو های مسلح مخالف حکومت بچنگند اما، به تنهایی و بدون حمایت و پشتیبانی جهانی قادر به مبارزه نیست. این جامعه، خروج کامل بدون شک، موجب تکرار تجربه عراق و قدرت گرفتن دوباره گروه های بنیادگرا در افغانستان می شد. امری که تهدید جدى برای منافع ملی آمریکا

محسوب می شود. از طرف دیگر، در ماه های اخیر، گروه های مخالف مسلح دولت قدرتمند شده اند. گروه طالبان به عنوان یک گروه تهدید کننده جسدى حکومت مرکزی افغانستان توانست برای اولین بار بعد از سال ۲۰۰۱ کنترل یک ولایت استراتژیک را در شمال کشور به دست گیرد. این رویبند نیز ساراک اوپاما را وادار به بازنگری در استراتژی اش نمود. علاوه بر آن بنا بر گزارش سازمان ملل متحد، گروه داعش در بیست و چهار ولایت این کشور فعالیت دارد. این خبر ممکن افرق آمیز باشد اما نمی توان از فعالیت این گروه را انکار کرد. حضور این گروه نیز می تواند عاملی برای تغییر استراتژی باراک اوپاما باشد. بنابراین، جولوگیری از تکرار تجربه عراق در افغانستان، قدرتمند شدن مخالفان حکومت افغانستان و حضور و آغاز به فعالیت داعش از عواملی است که موجب تغییر استراتژی باراک اوپاما شده است. با این حال، ۵۵۰۰ نیروی باقی مانده نیرو های آمریکایی تضمین کننده امنیت افغانستان نیست. اگر چه، مسئولیت تأمین امنیت افغانستان را به عهده نیرو

های امنیتی افغانستان افتاده است و نیرو های آمریکایی و ناتو و نیرو های تحت نام حمایت قاطع تنها در موارد اضطراری به کمک نیرو های افغان شتافته است اما، وضعیت کنونی نیازمند نیروی بیشتر نیرو های خارجی در افغانستان است. در شرایطی که ده هزار نیروی آمریکایی در افغانستان حضور داشت، گروه طالبان قادر به گرفتن کنترل شهر قندوز شد. بدون شک، نصف این نیرو نمی توانست تضمین کننده امنیت باشد، با توجه به اینکه اوضاع امنیتی هر روز وخیم می گردد، باید نیروی بیشتری افغانستان را به عهده گرفت. آمریکا با حمایت آن ها می توانست گروه های مخالف مسلح دولت را در سراسر کشور سرکوب می نمود. در برنامه کنونی تا هنوز معلوم نیست که چه مقدار از نیروی هوایی آمریکا در افغانستان می ماند. زیرا، در میدان مبارزه نیرو های امنیتی از خلاء نیروی هوایی در رنج است. اکنون که ساراک اوپاما استراتژی جدید خود را اعلان نموده است و بر مبنای این استراتژی تنها ۵۵۰۰ سرباز این کشور در افغانستان می ماند، باید روی گزینه های



اردو و پلیس ملی افغانستان متعهد گردد و بخش نیروی هوایی را به صورت خاص آموزش و تجهیز نماید. گوشزد نمودن این مسائل مسئولیت دیپلمات های بلند پایه کشور است. نخبگان سیاسی افغانستان باید این خلاء ها را به آمریکا و کشورهای عضو ناتو به صورت صریح بیان نماید. این مسئولیت بیش از همه به رئیس جمهور غنی بر می گردد. اینکسه رئیس جمهور تا چه اندازه این مسئله را جدی می گیرد، بستگی به اراده و قاطعیت او در آوردن تحول و حفظ دستاورد های بیش از یک دهه گذشته دارد. اما در صورت که هیچ تعهدی در قبال شعار های انتخاباتی خود نداشته باشد، ممکن مسئله نادیده گرفته شود و با اینکه کم اهمیت جلوه داده شود و زمانی مورد توجه قرار گیرد که آن زمان دیر شده است.

قدرتمند شدن مخالفان مسلح در ولایات مختلف کشور، ظهور داعش و جولوگیری از تکرار تجربه عراق در افغانستان منجر به تغییر استراتژی ساراک اوپاما شده است. با این حال، استراتژی کنونی اوپاما قادر به تضمین امنیت افغانستان نیست. از این جهت لازم است که روی گزینه های بدیل توجه جدی شود. گزینه های بدیل تعهد این کشور ها به آموزش اردو و پلیس ملی افغانستان و توجه خاص به نیرو هوایی افغانستان صورت گیرد. زیرا، تجربه پیش از یک سال نشان داده است که نیرو های امنیت کشور از نبود نیروی هوایی ضربه های سنگین متحمل شده است. با این حال، مطرح کردن این مسائل و موضوعات مسئولیت نخبگان سیاسی کشور است. رئیس جمهور برای اجرای سیاست های خود نیازمند تقویت نیرو های امنیتی و متقاعد کردن جامعه جهانی به کمک و آموزش نیرو های امنیتی کشور است. او نیازمند تقویت نیرو های امنیتی و متقاعد کردن جامعه جهانی به کمک و آموزش نیرو های امنیتی کشور است. او نیازمند تقویت نیرو های امنیتی و متقاعد کردن جامعه جهانی به کمک و آموزش نیرو های امنیتی کشور است. او نیازمند تقویت نیرو های امنیتی و متقاعد کردن جامعه جهانی به کمک و آموزش نیرو های امنیتی کشور است.

برنامه خط مشی حزب را تعیین می کند و احزاب، ایندولوژی و برنامه خود را بدانشان تعیین می کنند که موجب جلب بیشترین مشتری گردد و در طرف دیگر، انسان با همه عظمتی که ممکن است داشته باشد فقط به اندازه یک رای ارزش دارد و نه بیشتر. (۲۹)

مسئله این نظریات نشان از واقعیات انکارناپذیری دارد که همان تشکیل نسبی در کارورزدهای مثبت احزاب است و جهان سیاست هم در نیمه دوم قرن بیستم شاهد این حقیقت بوده است و بسیاری از جامعهشناسان از نظرگاههای دیگر بدان پرداخته اند که کتابهای مشهوری چون «پایان کار سیاستمدار» (۲۰) از بیرون پوم یا کتاب «دولت - نمایش» از شوارتزنبرگ نمونههایی از آن است.

درباره نظامهای مختلف یک، دو و یا چندحزبی هم تفقهایی صورت گرفته است. امروزه گفته می شود که کشورها و مللی که نهادهای اجتماعی را چندان جدی نمی گیرند و با آن از سر نزاع درمی آیند با نظام چندحزبی سازگاری بیشتری دارند. ملاحظه می شود که خصوصیت یادشده در کشور ما نیز شبکه افکار دارد و از طرف دیگر هم، واقعیتهای فلسی و جوانه های در حال شکوفایی احزاب حاکمی از نظام شبه چندحزبی است به همین دلیل در ادامه این مرحعت تا حدودی به رابطه تحزب در چنین نظامهایی با موضوع ثبات سیاسی و امنیت پرداخته می شود.

به تعبیر دکتر تقیبزاده، نظامهای چندحزبی خصوصاً اگر از نوع انتطافناپذیر باشند یکی از کارورزدهای خاص را که اموند و پاول به نام یکپارچه کردن خواسته های پراکنده از آن یاد می کنند، به خوبی بر آورده نمی سازند، زیرا وجود احزاب متعدد نمایانگر حوزه های مجزایی است که هنوز در هم ادغام نشده اند. این امر خود موجب دو تقیصه دیگر است که آثار سوئی در جامعه سیاسی برجا می گذارد، اولاً وجود گروهها و احزاب مختلف ممکن است منشاء چنددستگی آرا در جامعه باشد و بالطبع بر ثبات نظام سیاسی، خدشه و آسیب وارد سازد. حکومتها در نظامهای چندحزبی، حکومتهایی اتلافی است که با خروج یکی از احزاب مؤتلف، سقوط کرده یا دچار زلزول می شود. در پارلمان نیز هیچ گاه اکثریت منسجمی شکل نمی گیرد که تکیه گاه یک حکومت مقتدر و باثبات گردد. نمونه بارز این نوع سیستم حزبی جمهوری چهارم فرانسه است که در آن عصر متوسط حکومتها کمتر از هشت ماه بود. در ثانی وجود ادعاهای خواسته های متفاوت، کارکرد سیستم سیاسی را دچار اختلال و کندگی کرده و سرعت عمل بازمی دارد. در عین حال این نقائص در نظامهای چندحزبی انتطاف پذیر به میزان زیادی کاهش می یابد؛ از این رو انتخاب یک رژیم انتخاباتی مناسب، مثل اکثریتی دومرحله ای که در فرانسه اعمال می شود، می تواند تا حدی از تشتت آراء بکاهد. منبع: انترنت

## احزاب، ثبات و امنیت

بهرام اخوان کاکلی | قسمت چهارم | پایان

الیگارشیک است و مشاهده این حقیقت عمیقاً اسباب افسردگی او می شد. (۲۴) این نوع رویکردها در آثار معاصران دو سه دهه اخیر هم، دیده می شود، برای مثال شوارتزبرگ در کتاب «دولت -نمایش» (۲۵) اوضاع سیاسی در جوامع صنعتی مبتنی بر تحزب و دموکراسی را به صحنه های فیلم و سینما تشبیه می کند که در آن سه ضلع یک مثلث یعنی هنرپیشه اول، نمایش (سناپو) و مردم با هم در کش متقابل قرار می گیرند. به تعبیری، سیاست جنبه های نمایشی یا اجرایی احصاری یک هنرپیشه پیدا می کند که نشان از شخص شدن قدرت و جهان سیاست است. حاصل آن که همه چیز از حزب تا پارلمان و برنامه تحت شعاع هنرپیشه اول قرار می گیرد. این هنرپیشگان، یا در نقش قهرمان و ظاهر می شوند (مثل دوگل و ماشو) و یا نقش آقا و سرور همه (مثل پمپیدو، فور، کاتر) یا نقش رهبرانی فرهنگند را ایفا می کنند (همانند کندی و ژیسکارشوست) و یا دارای نقش پدرانده (مانند ریومن بار) هستند، این سناریگان عرصه نمایش، مطبوعات و سیاست خاص و مطلوب خویش را نیز ابداع می کنند. مطبوعات هم چهره های را که آنان خواهان هستند، از آنها می سازند. در نتیجه، شهرت فقط به یک تماشایگر ساده در مقابل بازی بازیگر تبدیل می شود. نمایش قدرت دائمی است و تماشاگر، منفصل و تحت تأثیر صحنه و گردانندگان اصلی که اغلب، گروه های ذی نفوذ و فن سالاران اداری هستند، پشت پرده پنهانند. بدین سان این متفکر، نتیجه می گیرد که دموکراسیها در حال مرگاند و باید برای نجات آنها کمر همت بست. (۲۶) در همین زمینه لاپالومبارا معتقد است، در حقیقت، ظهور انقلاب الکترونیک و اهمیت سیاسی وسایل ارتباط جمعی، این فکر را در برخی اذهان تداعی می کند که احزاب سیاسی ممکن است راه دایناسورها را به سمت انقراض بیمیانند، از این رو برخی به سهولت نتیجه می گیرند که احزاب در حقیقت نهادهایی متعلق به گذشته اند که عمرشان به سر آمده است. وی از تضعیف نقش احزاب نسبت به گذشته یاد می کند اما معتقد است گرچه افزایش سطح سواد، انقلاب الکترونیک و پدایش شیوه ها وهنجارهای جدید رفتار جمعی، بر احزاب تأثیر گذاشته اند و آنها همانند نسل گذشته خود نیستند، اما با این وجود، شایعات رایج به ضعف زیاد یا ز بین رفتن آنها بسیار اغراق آمیز است. (۲۷) به هر حال اگر هم تضعیف نقش احزاب، هواداران زیادی نداشته باشد، اما در مورد عملکرد آنها در ایجاد تشتت و تفرق ملی، تردیدهایی قوی وجود دارد. از این رو برخی بر این باورند که احزاب سیاسی مانند یک

رای دهند» می بیند که کاری جز اطاعت از دستورهای رهبری ندارد. بدینی واقع بینانه در آثار دو نویسنده اول مشهود است ولی القای بدینی در نوشته های ماکس وبر که بنیادگذار جامعه شناسی تفهیمی است و به تشریح فضایی آن چنان که هست می پردازد، تلویحا صورت می گیرد؛ زیرا با گفتن «حیوان رای دهند» و «اطاعت کورگورانه از رهبر» خود به خود انسان را نسبت به فرجام تحزب دچار بدینی می سازد. (۲۲) از سووی وی انگیزه های اصلی کار احزاب و اعضای آنها را مادی و مادی یعنی پادشاهی که پس از پیروزی در انتخابات، نصب آنها می شود. استورگرسی بدینیهای خود نسبت به تحزب را در سال ۱۹۰۲ در رساله های به نام «دموکراسی و سازمان احزاب سیاسی و سامان داده است و عقاید او هنوز نیز در خور تأمل و توجه می باشد. به نظر وی احزاب پس از تشکیل به زودی افکار عمومی را در قالب انگیزه های می بیند و آنها را به کار حزب می آید و از خواسته های فوری و حیاتی مردم غافل می ماند. پیچیدگی ماشین حزب که به دنبال گسترش آرای عمومی و ضرورت سازماندهی قوی و پیوسته برای بسیج رای دهندگان حاصل می شود، سبب پدایش قشری دائمی از سیاستمداران حرفه ای می گردد که هدایت و اداره حزب را در دست می گیرند. از این تاریخ، مسائل و منافع حزب و پیروزی حزب و اداره و گسترش آن، خطوط اصلی برنامه واهداف حزب را تشکیل می دهد. به عبارتی در این فرایند، حزب به صورت یک فرقه متعصب یا واحدی مستقل درمی آید که فقط به مسائل خود توجه می کند به قسمی که رهبران احزاب نیز به زندانیات سازمانی که خود آن را بنا نهاده اند تبدیل می شوند. از نظر این اندیشه گر، در کلیه احزاب، سازمان به مثابه ماشین، انسانیت افراد را محو و به بند می کشد و اهداف سازمان و نفس آن در اولویت قرار گرفته و حزب از حالت وسیله خارج و به هدف تبدیل می شود. (۲۳)

متفکران دیگر هم بدنبال طرد هرگونه تعارض و ساز مخالفی در جامعه بوده اند. این که دانتون می گفت: «حزب فقط یک حزب و آن هم حزب مردم» یا «کندرسه» بیان می داشت: «تیباز مردم این است که حزبی وجود نداشته باشد.» خود گواید وحشت آنها از تفرقه ای بود که احتمال داشت از دست بندیه های اجتماعی و سیاسی ناشی شود. (۲۱) به همین دلیل احزاب نوظهور در پایان قرن نوزدهم، از احزاب پیشین، با صفت «جدید» متمایز شدند. صفت جدید از آن جهت اضافه شد که بار بسیاری از اتهامات و بدینینها را از دامن این پدیده تازه برداید و ترسیم گر خط فاصلی بین گذشته و حال احزاب باشد. سوباقه احزاب گذشته با خصلت سوجویی گروهی، دسیسه های سیاسی، ازوای اجتماعی و اختصاص آنها به خانوادها های نزدیک به استبداد حاکم، از دلایل این تمایزگذاری بود. امروزه نیز در نوشته های برخی از بزرگترین تئوری پردازان نظریات احزاب، بدینی و یاس مذکور به خوبی دیده می شود؛ برای نمونه «موینزی استورگرسی» که نهایتا حزب را پس از تشکیل، سد راه دموکراسی می بیند و یا «توروتو میخلز» که معتقد به حاکمیت قانون آهنین الیگارشی در تمامی گروههای بوده و از دگردیسی انسان در دوره حزب سخن می گوید و سرانجام «ماکس وبر» که با تأکید بر اهمیت رهبری در احزاب سیاسی، فرجام انسان حزبی را در تبدیل شدن به نوعی «حیوان

